

قرائتی صهیونیستی از پیامدهای فاجعه کاروان کمک‌های انسان‌دوستانه به غزه

ترجمه: شیما صابری
منبع: القدس، شماره ۱۳۹

◆ اشاره

تبعات منفی حمله وحشیانه رژیم صهیونیستی به کاروان آزادی در دهم خردادماه گذشته برای صهیونیست‌ها و حامیان غربی، امریکایی و منطقه‌ای آنها، نگرانی‌هایی ایجاد کرده است که در نوع خود برای اولین بار آن هم از سوی افکار عمومی صورت گرفته است. ملاحظات و دید صهیونیستی در برآورد و تحلیل این نگرانی در این مقاله به‌وضوح حاکی از جایگاه و اهمیت خیزش و بیداری جهانی علیه صهیونیست‌ها می‌باشد که جا دارد در نوع و نگرش مبارزه علیه اشغالگران به این ظرایف توجه و در عمل به‌کار گرفته شود.

مرکز داده‌های اطلاعاتی - یکی از اتاق‌های فکر تابع سازمان اطلاعات مرکزی امریکا CIA - در مورد پیامدهای حادثه کاروان آزادی (حامل کمک‌های انسان‌دوستانه به غزه) به بررسی اوضاع امنیت داخلی پرداخته است. تحلیل‌گران این مرکز و برخی از دست‌اندرکاران امر در دستگاه‌های امنیتی امریکا به یاری آنها شتافته‌اند تا به فهم زمینه‌های رخداد این حادثه و تصمیم‌گیری‌های امنیتی صحیح در این مورد و اتخاذ سیاست‌های مناسب در قبال آن نایل آیند.

◆ ویژگی‌های بارز حادثه و انعکاس آن

سه ویژگی مهم، حادثه «حمله به کاروان آزادی» را از اتفاقات مشابه آن متمایز می‌کند:

۱. این اتفاق در بعد حجمی، در نوع خود بزرگ‌ترین است. به گونه‌ای که تظاهرات خارجی در موارد گذشته فقط به تعداد معدودی از فعالان این عرصه محدود می‌شد، اما اکنون این فعالان چندین کشتی مسافربری را برای حمل ۶۰۰ فعال که در این مورد اعلام همبستگی کرده بودند به‌کار گرفته‌اند که این اقدام نگرانی عده زیادی را برانگیخته است.

۲. سابقه نداشته که حوادثی از این دست از مراحل اولیه تجهیز و حرکت مورد توجه رسانه‌ها قرار بگیرند.

۳. مهم‌ترین مطلبی که در مورد این پدیده به چشم می‌خورد آن است که این کاروان، اقدام خود را از کشورهای غیرعربی آغاز کرده است. این ترکیه است که سعی می‌کند برای خود در منطقه راهی باز کند و از تمامی فرصت‌ها برای گسترش نفوذ خود بهره ببرد.

صحیح است که سازمان حامی این کاروان، دولتی نیست اما بدون شک دولت ترکیه تمامی تلاش خود را به‌کار بسته که از روابط خود استفاده کند تا شاید بتواند محاصره تحمیل شده به غزه را بشکند. این حادثه نیز در راستای سلسله تلاش‌های موفقیت‌آمیزی قرار می‌گیرد که ترکیه برای حل بحران‌های حل‌نشده منطقه به‌کار می‌گیرد.

اکنون که «اسرائیل» به این اقدام پاسخ گفته است، این حادثه بر برخی از رویدادها و روابط بین‌المللی سایه می‌افکند:

صحیح است که سازمان حامی این کاروان، دولتی نیست اما بدون شک دولت ترکیه تمامی تلاش خود را به کار بسته که از روابط خود استفاده کند تا شاید بتواند محاصره تحمیل شده به غزه را بشکند

۱. این حادثه به منزله آزمایش بزرگی برای ترکیه است. آیا ترکیه می‌تواند با دید عمیق‌تری به این موضوع بنگرد؟ شاید «اسرائیل» از آنچه در حال روی دادن است چشم‌پوشی کند اما این گزینه در مقابل ترکیه وجود دارد که به دقت نظر در اموری از این دست پردازد.

۲. این حادثه مانعی احتمالی بر سر راه نقشه‌های امریکا در عراق است. در

حالی‌که واشنگتن درصدد کاستن از تعداد نیروهای خود طی چند ماه آتی در این کشور است و در مقابل، ترکیه می‌کوشد جای خالی آن را پر کند به مصلحت ایالات متحده نیست که نابسامانی شرایط را در منطقه تشدید کند.

۳. روابط «اسرائیل» و امریکا در مرحله سردی قرار دارد، به طوری‌که طی ماه‌های گذشته شاهد بودیم «اسرائیل» تلاش کرده است روابط منطقه‌ای خود را برای بهبود جایگاه داخلی‌اش که تحت تأثیر حزب‌های مختلف قرار داشته تحکیم نماید. در خارج نیز سیاست‌های این رژیم در مقابل فلسطین و ایران چندان مورد استقبال ایالات متحده قرا نگرفته است. این‌گونه تلاش‌های «اسرائیل» نتوانسته نظر ایالات متحده را که همچنان امیدوار است در منطقه ثبات نسبی برقرار شود، به دست آورد. بدون شک ثبات، با تجاوز نظامی به غیرنظامیان همخوانی ندارد. در این میان هرقدر «اسرائیل» در توجیه این حادثه دلیل بیاورد پذیرفته نخواهد بود.

هم‌اکنون این حادثه از مسئله‌ای نظامی به مسئله‌ای سیاسی تبدیل شده است. صرف‌نظر از دلایل و اهداف، شکی نیست که اگر «اسرائیل» نیروی نظامی خود را به کار نمی‌بست این کاروان

غیرنظامی به غزه می‌رسید و محاصره آن را می‌شکست.

اکنون تمامی چشم‌ها به آنکارا دوخته شده که هنوز هم به این حادثه توجه دارد و همچنین به واشنگتن که این حادثه را غیرمنتظره توصیف می‌کند.

◆ رویارویی با پاسخ ترکیه

در عرصه داخلی: رسانه‌های ترکیه به شکلی جدی به این موضوع پرداختند. سؤالی که در این مورد مطرح می‌شود این است که «آیا اگر ترکیه به دقت امور را مورد بررسی قرار می‌داد زمام این موضوع از دستش خارج می‌شد؟» این موضوع از منظر انشقاق سیاسی در داخل ترکیه چندان خالی از خطر نیست. بنابراین برای بررسی بهتر اوضاع باید به پوشش رسانه‌ای داخل ترکیه که خط حکومت را دنبال نمی‌کند توجه کرد.

در عرصه دیپلماتیک: باید دید نفوذ ترکیه بین چه کشورهایی رو به گسترش است؟ نباید توقع داشت که ترکیه از ناحیه «اسرائیل» چیزی به دست آورد؛ چنان‌که از ایران و کشورهای عربی نیز چیزی کسب نخواهد کرد. در این میان تنها ایالات متحده باقی می‌ماند. اما ترک‌ها برای بهره‌برداری از این حادثه به نفع خود، چه چیزی می‌توانند به امریکا بدهند؟

در عرصه نظامی: در حالی که می‌دانیم شرایط به شکل قابل قبولی پیشرفت کرده است منصفانه نیست اگر بگوییم ترکیه دست به اقدام نظامی خواهد زد. برای بررسی تحولات نظامی ترکیه باید مراقب تحرکات نظامی دریایی این کشور باشیم.

در عرصه اقتصادی: با وجود اینکه ترکیه نیز همچون دیگر کشورها تحت تأثیر بحران اقتصادی جهان قرار گرفته است اما نسبت به اکثر کشورهای عربی شرایط بهتری دارد؛ از این رو آنکارا می‌تواند از این حادثه استفاده کند تا به دولتی پیشرو در حمایت از فلسطین بدل گردد. با علم به اینکه رهبران فلسطینی به کمک‌های مالی خارج از فلسطین تکیه دارند وقت آن است که به فهرست اسامی حامیان مالی خارجی نگاهی بیندازیم تا پررنگ شدن نقش ترکیه را

در این زمینه مشاهده کنیم.

در عرصه فلسطین: تاکنون دو جنبش فتح و حماس در مقابل این حمله واکنشی شبیه به هم داشته و آن را محکوم کرده‌اند. حتی بیانیه‌های این دو جنبش با دیگر بیانیه‌هایی که جهان و «اسرائیل» به شنیدن آنها عادت کرده‌اند و تأثیری بر تحولات منطقه‌ای ندارند تفاوت چندانی نداشته‌اند.

سؤال مهم در اینجا این است که «چه کسی از این مسئله در جهت اهداف خود استفاده خواهد کرد؟» این احتمال وجود دارد که طرف‌های مختلف خارجی برای متزلزل کردن شرایط داخلی «اسرائیل» وارد عمل شوند. نکته قابل توجه آن است که حمایت نظامی از فلسطینیان از سوی ایران انجام می‌شود نه ترکیه؛ بنابراین ما باید منابع خود را در تهران و آنکارا به‌طور یکسان فعال کنیم تا پاسخ خود را

هم‌اکنون این حادثه از مسئله‌ای نظامی به مسئله‌ای سیاسی تبدیل شده است. صرف‌نظر از دلایل و اهداف، شکی نیست که اگر «اسرائیل» نیروی نظامی خود را به کار نمی‌بست این کاروان غیرنظامی به غزه می‌رسید و محاصره آن را می‌شکست

دریافت داریم؛ چراکه پاسخ مورد نظر ما نزد فلسطینیان یافت نمی‌شود.

◆ احتمال بالا گرفتن اقدامات نظامی

در مقابل سیل بیانیه‌های صادرشده در محکومیت «اسرائیل» به علت حمله خونین به «کاروان آزادی» که با ۶ کشتی مسافربری و تعداد زیادی از خارجیانی که با غزه اعلام همبستگی کرده بودند، می‌خواست کمک‌های انسان‌دوستانه را به غزه برساند، این رژیم

آمادگی نظامی خود را برای رویارویی با هر گونه واکنش نظامی از سوی حماس یا حزب‌الله افزایش داد.

به نظر می‌رسد حماس، فتح و حزب‌الله هنوز هم سرگرم تدارک پاسخ نظامی مناسب هستند. اما «استراتفور» هیچ علامتی مبنی بر وجود پاسخ نظامی مشاهده نکرده است.

اکنون رویکرد غالب طرف فلسطینی و حزب‌الله آن است که «اسرائیل» همچنان در کانون توجه و اتهام از سوی دیگران باشد بدون اینکه کسی فلسطینیان را محکوم کند.

از سویی به نظر می‌آید حزب‌الله و ایران درصدد هستند از این حادثه به مصلحت سیاسی خود بهره ببرند، اما همان‌گونه که منابع نزدیک به حماس اعلام کردند این جنبش تا بیست‌وچهار ساعت پس از این حادثه دست به پرتاب موشک نخواهد زد. باید دانست که حماس برای انتقام‌جویی بر حزب‌الله مقدم است.

در حالی‌که جنبش فتح درصدد یافتن پاسخی سیاسی است، رهبران دولت فلسطین به دو امر توجه می‌کنند؛ یا دست کشیدن از مذاکرات صلح (این فشار، دعوت امریکا به مذاکره را از «اسرائیل» متوجه فتح خواهد کرد) یا افزایش میزان نفوذ در داخل فلسطین از طریق اکتفا به محکوم کردن این حمله و خودداری از پاسخ نظامی به حماس.

در حال حاضر این سه گروه در حال سازماندهی تظاهراتی گسترده برای بزرگ نشان دادن این مسئله هستند و می‌خواهند به این ترتیب پس از یک دوره طولانی رکود سیاسی در فلسطین برای فلسطینیان جلب حمایت کنند.

ترجیح بر آن است که تظاهرات مردمی، داخل غزه برگزار گردد. این احتمال هم وجود دارد که در مقابل نمایندگی‌های سیاسی «اسرائیل» در تعدادی از پایتخت‌های کشورهای اروپایی و اسلامی تظاهراتی برگزار شود.

با توجه به عدم احتمال نشان دادن واکنش نظامی از سوی گروه‌های اصلی فلسطینی و سازمان‌های همگام با آنها، خطر حمله از سوی گروه‌های کوچک همچنان پا برجاست.

در کشورهایی که مراکز تجاری و سیاسی «اسرائیل» در آنها وجود ندارد احتمال می‌رود که

نهادهای و مراکز امریکایی مورد حمله قرار گیرند، اما گروه‌های بزرگ، این استراتژی را به‌کار بسته‌اند که همچنان اسرائیل را زیر زره‌بین و در کانون توجه و ملت‌ها را نیز خشمگین نگه دارند؛ چراکه هرگونه اقدام نظامی از سوی گروه‌های مسلح، کفه ترازو را به نفع «اسرائیل» سنگین می‌کند. زیرا طرف اسرائیلی نیز چهره قربانی به خود خواهد گرفت تا به این ترتیب از اثرات ناشی از حمله به کاروان آزادی بکاهد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت احتمال می‌رود تظاهرات مردمی گسترده‌ای برگزار شود، اما نمی‌توان احتمال حمله به مواضع «اسرائیل» و امریکا را مردود دانست.

◆ پیامدهای ژئوپلیتیک

اکنون رویکرد غالب طرف فلسطینی و حزب‌الله آن است که «اسرائیل» همچنان در کانون توجه و اتهام از سوی دیگران باشد بدون اینکه کسی فلسطینیان را محکوم کند

اسرائیلی‌ها باید بکوشند از موضوع کاروان آزادی تصویر یک نیرنگ چیره‌دستانه و نقشه از پیش تعیین‌شده‌ای را ازایه دهند که حاصل تفکرات تندروانه است. جدا از اینکه این اقدام ناشی از تندرروی بوده یا نه، چهره‌ای که این موضوع از اسرائیل ترسیم کرده است ضررهای فراوانی به منافع سیاسی

«اسرائیل» وارد خواهد کرد. در اینجا باید اشاره کرد که اسرائیل در انزوای روزافزونی به‌سر می‌برد و روابطش با اروپا و ایالات متحده بحرانی است.^۱

سیاستمداران دیگر کشورها نیز به افکار عمومی به‌شدت حساس‌اند. تصور این موضوع

۱. نتایج بررسی کمیته‌های داخلی و بین‌المللی بر محکومیت عملیات صهیونیست‌ها علیه کاروان آزادی تأکید و تصریح دارد.

بسیار مشکل است که افکار عمومی، «اسرائیل» را قربانی بدانند. این احتمال نیز وجود دارد که محافل مردمی غرب نیز بر این باور باشند که «اسرائیل» به جای کشتار و خونریزی باید اجازه می‌داد کشتی‌های حامل کمک‌ها به غزه برسند و بارهای خود را تخلیه کنند.

دشمنان «اسرائیل» نیز آتش معرکه را شعله‌ورتر خواهند کرد؛ چراکه معتقدند اسراییلی‌ها خونریزی و کشتار را بر راه‌حلی منطقی ترجیح دادند و با پشت کردن افکار عمومی غرب به «اسرائیل» رهبران سیاسی این کشورها نیز با افکار عمومی همراه خواهند شد.

این حادثه به روابط «اسرائیل» با ترکیه نیز آسیب خواهد رسانید. این کشور هم‌پیمان تاریخی «اسرائیل» در جهان اسلام است و مدت‌هاست که با آن همکاری نظامی انجام می‌دهد. هیچ شکی نیست که دولت ترکیه در این روابط تجدیدنظر خواهد کرد اما در جبهه داخل ارتش و محافل سکولارها با مقاومت‌هایی مواجه خواهد شد. رفتاری که اسراییل اخیراً در پیش گرفته است روند قطع رابطه را هموار می‌سازد و حتی برای آنکارا ضروری است که دست به چنین اقدامی (قطع رابطه با اسراییل) بزند.

زمانی که جمعیت «اسرائیل» با تعداد ساکنان شهر هوستن ایالت تگزاس برابری می‌کرد مشخص بود که نمی‌تواند با انزوای طولانی مدت کنار بیاید؛ این موضوع مفاهیم ژئوپلیتیک عمیقی را در خود نهفته دارد.

اهمیت و ارزش افکار عمومی زمانی مشخص می‌شود که قضایایی از این دست در نظر ملت دارای اهمیت نباشند؛ اسراییل نیز برای دولت‌های دیگر اهمیت ماهوی ندارد.

از این رو ممکن است برانگیختن خشم مردمی علیه اسراییل منجر به آن شود که کشورهای منتقد «اسرائیل» در روابط خود با این رژیم تجدیدنظر کنند؛ به عنوان مثال تجدیدنظر در روابط امریکا با «اسرائیل» تأثیر کمتری بر امریکا دارد. شاید دولت اوباما که از «اسرائیل» خشمگین است شاهد تحولی اساسی در افکار عمومی امریکا باشد و درها را به روی فصل جدیدی از روابط با اسراییل بگشاید که چندان خوشایند «اسرائیل» نیست.

اما اسراییلی‌ها چه می‌گویند؟ آنها معتقدند که این موضوع کاملاً غیرمنصفانه است؛ چراکه

آنها مورد آزار قرار گرفته‌اند. آنها همچون انگلیسی‌ها، فکر می‌کنند راه‌حل قضیه در گرو طرفی است که با منطقی درست رفتار می‌کند. در واقع حل این موضوع نزد طرفی است که گوش شنوا دارد، همان‌گونه که جنگ با توپ و تانک و حمله نظامی با عدالت‌سازی ندارد اما در سراسر جهان با افکار عمومی و سیاست خارجی در ارتباط است. در این صورت اگر چنین اقدامی تلفاتی در پی داشته باشد باید به‌دقت آن را بررسی کرد. ادعای «اسرائیل» مبنی بر مورد آزار قرار گرفتن نیز چندان پشتوانه‌ای برای اقناع دیگران ندارد.

در عرصه بین‌المللی نیز این اتفاق بدون

شک طوفانی به‌راه خواهد انداخت و ترکیه نیز همکاری خود را با «اسرائیل» قطع خواهد کرد. افکار عمومی هم در اروپا در مقابل این قضیه جبهه خواهند گرفت و در امریکا هم که عنصر اصلی این معادله



هر چقدر موضع‌گیری «اسرائیل» شدیدتر شود قضیه این کاروان کوچک هم جدی‌تر خواهد شد

است به مرحله‌ای خواهد رسید که هر دو طرف برایش یکسان خواهند شد و بر هر دوی آنها لعنت خواهد فرستاد.

واکنش بین‌المللی هم قابل پیش‌بینی است. موضوعی که توجه را به خود جلب می‌کند آن است که این تحولات، آتش بحران سیاسی را در داخل «اسرائیل» برخواهد افروخت. از سویی در داخل «اسرائیل» افرادی هستند که تداوم انزوای بین‌المللی را بر سازش با فلسطینیان ترجیح می‌دهند و این افراد همان کسانی هستند که اکنون در رأس حکومت قرار دارند. از سوی دیگر در بین مخالفان، افراد بسیاری معتقدند انزوای اسرائیل خطری بزرگ به‌همراه خواهد داشت؛ آنها به این دلیل استناد می‌کنند که اسرائیل نمی‌تواند در زمینه‌های اقتصادی و نظامی چنین وضعی را تاب آورد.

پاسخ حکومت فعلی این است که انزوایی در کار نیست. در مورد کاروان کمک‌های انسان‌دوستانه به غزه هم گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است.

هر چقدر موضع‌گیری «اسرائیل» شدیدتر شود قضیه این کاروان کوچک هم جدی‌تر خواهد شد.

صهیونیست‌ها در سال ۱۹۴۸ دریافتند و فلسطینیان نیز بعد از آن آموختند که سیطره بر افکار عمومی مستلزم تیزهوشی و فراست است؛ صهیونیست‌ها درک کرده‌اند که ممکن است بازی را ببازند.

بریتانیا خسارت تحت‌الحمایگی خود را پرداخته و به اسرائیل اجازه داده است که سر جای خود باقی بماند. دشمنان اسرائیل هم بازی را به نفع خود تغییر می‌دهند. چنین مانورهایی تأثیر بسزایی در تصور عمومی از «اسرائیل» دارند.



صهیونیست‌ها در سال ۱۹۴۸ دریافتند و فلسطینیان نیز بعد از آن آموختند که سیطره بر افکار عمومی مستلزم تیزهوشی و فراست است؛ صهیونیست‌ها درک کرده‌اند که ممکن است بازی را ببازند

به دنبال آن، موضع ژئوپلیتیک «اسرائیل» عملیات استشهادی و یا انتفاضه را به چالش می‌کشد و هنگامی که فلسطینیان تاکتیک‌های خصمانه خود همچون عملیات انتحاری را به کار می‌برند استراتژی ترکیه مبنی بر ارایه تصویری خشونت‌طلب از اسرائیل تضعیف می‌گردد.

اکنون «اسرائیل» در شرایط بسیار سختی به سر می‌برد و نمی‌داند در مقابل این شرایط باید چه واکنشی از خود نشان دهد. از سوی دیگر نیز واضح نیست که آیا فلسطینیان می‌دانند که چگونه باید از وضعیت موجود بهترین استفاده را بکنند یا نه؛ در چنین مواردی درگیری‌ها به عرصه جدیدی منتقل می‌شوند که از کارزار پیشین انعطاف‌پذیرتر است تا بتوان از موقعیت پیشین فاصله گرفت. گام بعدی نیز دعوت به تحریم اسرائیل خواهد بود. به تهدیدات اسرائیل علیه ایران نیز از منظری متفاوت نگریسته خواهد شد و تصویری که اسرائیل از ایران ارایه

می‌کند کمترین میزان اثربخشی را در جهان خواهد داشت.

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که بحرانی سیاسی در اسرائیل روی خواهد داد که اگر دولت در مقابل آن مقاومت کند در مسیری قرار خواهد گرفت که می‌تواند آزادانه عمل کند اما باید تاب انزوای بین‌المللی را هم داشته باشد. اما اگر حکومت سقوط کند اسرائیل در عرصه داخلی با بی‌اعتمادی مواجه خواهد شد.

در هر دو صورت، این کاروان کوچک، مأموریت استراتژیک خود را به انجام رسانیده است؛ چراکه «اسرائیل» را بر آن داشته که با واکنشی خشونت‌آمیز وارد عمل شود و به این ترتیب در دام شرارت خود بیفتد.

بروند.

در تاریخ ۱۹۴۸/۱/۲۶ فرماندهی حزب «بعث» فرمانی صادر کرد که به موجب آن تمامی اعضای حزب، در راه فلسطین رزمنده محسوب می‌شدند. پس از آن حزب اولین گردان مسلح را به مرزهای فلسطین فرستاد و هم‌زمان دفتر مرکزی خود را نیز در فلسطین تأسیس کرد و نام «دفتر دایمی فلسطین» را برای آن

برگزید. به گفته یک نویسنده پیشرو مصری، حزب بعث به‌خصوص در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۸ و در مقایسه با سایر احزاب و حتی نیروهای غیرحزبی به شکلی روشن‌تر، آگاهانه‌تر، ملی‌گرایانه‌تر و مناسب با زمانه و عصر خود به مسئله فلسطین پرداخت.

از بررسی مقالاتی که رهبران بعث به رشته تحریر درآوردند چنین بر می‌آید که آنها هم ریشه مصیبت فلسطین را در نبود حکومتی مردمی در کشورهای عربی و بر

از بررسی مقالاتی که رهبران بعث به رشته تحریر درآوردند چنین بر می‌آید که آنها هم ریشه مصیبت فلسطین را در نبود حکومتی مردمی در کشورهای عربی و بر سر قدرت بودن حکومت فئودال می‌دانستند؛ حکومتی که ملت را محدود و به صهیونیست‌ها و استعمارگران خدمت می‌کرد

سر قدرت بودن حکومت فئودال می‌دانستند؛ حکومتی که ملت را محدود و به صهیونیست‌ها و استعمارگران خدمت می‌کرد.

به این ترتیب حزب بعث، نظام حاکم در کشورهای عربی را مسئول مصیبت فلسطین می‌دانست چراکه در مقابل جوانان عرب که برای فلسطین و علیه نظام‌های فئودالی و طبقه اشرافی (که راه را برای ورود یهودیان باز کردند) می‌جنگیدند، ایستادگی می‌کرد. طبقه اشراف، تحت سیطره استعمارگران حامی صهیونیست‌ها، که دوست استعمار و دشمن ملت بود نه تنها امتیازات داده‌شده به استعمارگران و صهیونیست‌ها را لغو نکرد بلکه به ابزار جرمی در دست

آنها تبدیل شد که هر گاه و هر کجا که می‌خواستند آتش جنگ را برمی‌افروختند و هر زمان که می‌خواستند به آن پایان می‌دادند.

این‌چنین بود که حزب بعث این مصیبت را دلیلی بر آن می‌دانست که آزادی‌ای که ملت درصدد به‌دست آوردن آن است تنها با باز پس گرفتن آن از طبقه اشراف به‌دست می‌آید و اتحاد و یکپارچگی عرب با عقب راندن این طبقه از حکومت حاصل می‌شود. حزب بعث منافع استعمار را با امتیازات طبقه فئودال همراه با استعمار در ارتباط می‌دید؛ طبقه‌ای که از مردم سوءاستفاده می‌کرد و مانع از دستیابی آنها به آزادی می‌شد.

از این‌رو می‌بینیم که حزب بعث از موعظه کردن استعمارگران دست کشیده و اعلام می‌دارد که تنها راه رسیدن به آزادی، اتحاد کامل عرب با رویکردی سوسیالیستی، مبارزه مسلحانه، از میان برداشتن طبقه مستبد فئودال و جایگزین کردن حکومت مردمی است.

با گذشت بیش از یک سال از مصیبت فلسطین، نظریه‌پردازان بعث علت این مصیبت را در تنها گذاشتن ملت فلسطین از سوی حکومت‌ها و دسیسه‌چینی از سوی استعمارگران و فئودال‌ها علیه ملت‌های عرب می‌دانستند.

ملی‌گرایان عرب

«جنبش ملی‌گرایان عرب» نیز به همین منوال شکل گرفت. این جنبش نیز آزادی فلسطین را در گرو یکپارچگی ملت‌های عرب می‌دید. به دلیل آنکه فلسطینیان در شکل‌گیری این جنبش در سال ۱۹۵۱ سهم بزرگی داشتند «انتقام‌خواهی» را به شعارهای خود اضافه کردند. شعارهای این جنبش عبارت بود از: «اتحاد، آزادی، انتقام، خون، آتش و آهن»؛ اگرچه بعد از مدتی از شدت خشم این جنبش کاسته شد و این شعارها را از قاموس خود پاک کرد.

از آن‌رو که این جنبش بر اتحاد بدون رویکرد اجتماعی تکیه داشت، شاهد آن هستیم که بدون توجه به طبیعت نظام حاکم، اتحاد دو یا چند کشور را مورد تأیید قرار می‌دهد.

این جنبش، کتاب پدر معنوی خود یعنی کنستانتین زریق را که به داشتن اندیشه‌های ملی‌گرایانه مشهور بود، مرجع اصلی تفکرات خود درباره مصیبت فلسطین می‌دانست. این کتاب

معنای مصیبت فلسطین نام داشت.

زریق کتاب خود را در آگوست ۱۹۴۸ منتشر کرد. او در مقدمه کتابش تأکید می‌کند که شکست عرب در فلسطین رویدادی ساده یا پیشامدی ناگوار نیست، بلکه به معنای واقعی کلمه، مصیبت و نکبت است. این رویداد از سخت‌ترین و ناگوارترین پیشامدهایی است که در طول تاریخ طولانی عرب اتفاق افتاده است.

زریق دلایل متفاوتی برای روی‌دادن این اتفاق ذکر می‌کند. برخی از این دلایل عبارت‌اند از:

بی‌توجهی به وجود خطر، به‌کار نگرفتن

تمامی توان امت برای رویارویی با این

قضیه، عدم اطلاع‌رسانی و همچنین

شرکت ندادن مردم در مبارزات. او راه

حل‌های مختلفی را نیز ارائه می‌دهد که در

کوتاه‌مدت محقق می‌گردد. نخستین راه بر

پنج پایه استوار است: بذل توجه بیشتر به

خطر و تصمیم بر مبارزه، استفاده از کلیه


امکانات مادی در این راه، ایجاد اتحاد بین

کشورهای عربی، شریک کردن ملت در

مبارزات، آمادگی برای فداکاری و چشم

پوشی از منافع برای رویارویی با مبارزه.

اما راه‌حل‌های طولانی‌مدت عبارت‌اند از:


**زریق کتاب خود را در آگوست ۱۹۴۸
 منتشر کرد. او در مقدمه کتابش
 تأکید می‌کند که شکست عرب در
 فلسطین رویدادی ساده یا پیشامدی
 ناگوار نیست، بلکه به معنای واقعی
 کلمه، مصیبت و نکبت است. این
 رویداد از سخت‌ترین و ناگوارترین
 پیشامدهایی است که در طول تاریخ
 طولانی عرب اتفاق افتاده است**

تغییر اساسی در شرایط کشورهای عربی، انقلاب فکری و ایجاد تغییر در تمامی جوانب زندگی

که نظام‌های عربی پیشروی آن را بر عهده گرفته تا خطر صهیونیسم و هر گونه خطر خارجی

دیگر را شناسایی کنند و بر آن فائق آیند و امکان بقا، کرامت و پیشرفت و شکوفایی ملت‌های

عرب را فراهم کنند.

مهم‌ترین ویژگی چنین نظامی عبارت است از اتحاد و پیشرفت صحیح که تحقق یافتنش در گرو آن است که با جان و عمل و نه با زبان و ظاهر، جزیی از جهانی شوی که در آن زندگی می‌کنی و مقدرات خود را به مقدرات آن وصل کرده‌ای. این امر اقداماتی را می‌طلبد که عبارت‌اند از: یافتن راه و شیوه و به‌کار بردن آن برای استفاده حداکثری از امکانات، جدا کردن کامل حکومت از سازمان‌های دینی، به‌کار گرفتن عقل و اندیشه، استفاده از علوم تجربی و بشری و دوری گزیدن از تفکرات و خیالات تخدیرکننده و خیال‌پردازی، آغوش گشودن به روی تمدن انسانی و بهترین دستاوردهای آن که ارزش‌های فکری و معنوی از جمله آنهاست و آزمون‌های بشری، صحت آن را تأیید کرده تا برای ساختن تمدنی جدید از آن استفاده کند؛ یعنی راه‌حلی که رویکردی تجددگرایانه و سکولار دارد و خواهان استفاده از تجارب موفق بشری است؛ به طور خلاصه یعنی راه‌حلی متمدنانه.

اما گام برداشتن در این مسیر از سویی در گرو اصلاحات پیشرو در تمامی جوانب زندگی است که طبیعتاً در مدت‌زمانی طولانی و با روندی کند انجام می‌شود و از سوی دیگر در گرو اقدامات رهبران و مراجع تصمیم‌گیر است که این جنبش اصلاحی را به جلو برانند به شرط آنکه خود نیز به معنای عمیق و دقیق کلمه، خواهان اصلاحات باشند. در صورتی که چنین اصلاح و تغییری در میان مبارزان در راه فلسطین روی ندهد حل ریشه‌ای این مصیبت جهان عرب آرزویی خواهد بود که هرگز تحقق نمی‌یابد.

با گذشت زمان، نظریه‌پردازان جنبش ملی عرب بر فعالیت خود افزودند. دو نفر از رهبران این جنبش مشترکاً کتابی درباره صهیونیسم تألیف کردند و در آن به بررسی دلایل پیش آمدن مصیبت فلسطین پرداختند. آنان دلیل اصلی این مصیبت را تنها در اعلام موجودیت رژیمی تجاوزکار نمی‌دیدند، مصیبت و نکبت واقعی در ضعف و ناتوانی‌ای بود که این امت به آن دچار شده است. این دو معتقدند که این مصیبت، حادثه تاریخی مهم و تلخی است و بیانگر اوضاع نابسامان ملی ما و فساد حاکم بر کشورهای عربی است که در تجزیه کشوری واحد و تسلط یافتن استعمار بر آن و ضعف و از هم پاشیدگی اجتماع ما و واپسگرایی مردم و ناآگاهی ما

نمودار می‌شود.

همچنین نویسندگان این کتاب برآن‌اند که اگر سردمداران و حاکمان عرب آن زمان افراد مخلصی بودند و اندکی جرئت و شجاعت داشتند و چاره‌اندیشی می‌کردند، اگر نظامیان عرب برای تحقق هدف خود در طول نبرد، گامی مهم و عملی برمی‌داشتند و فرماندهی جبهه عرب به شکلی متحد عمل می‌کرد، این شکست رخ نمی‌داد. فلسطین کشوری عربی باقی می‌ماند، دشمن شکست می‌خورد و نیروهایش در هم می‌شکستند. این مؤلفان علت شکست و مصیبت را به ضعف جبهه فلسطینیان و هم‌داستان شدن نیروهای استعمار علیه جبهه عرب محدود نمی‌کنند بدان سبب که در فلسطین و خارج از آن نیرویی یهودیان را سازماندهی می‌کرد. این نیرو از شرایط نابسامان ما و موضع‌گیری قدرت‌های بزرگ سوءاستفاده می‌کرد و توانایی‌های خود را تا آخرین حد ممکن علیه ما به‌کار می‌گرفت.

این مؤلفان برای تأکید و اثبات این نکته یعنی ممکن بودن شکست دشمن صهیونیست، به حقایق استناد می‌کنند که می‌توانند در عرصه ملی‌گرایی مهم باشند از جمله:

- خیانت و دسیسه‌چینی برخی رهبران عرب و کوتاهی دیگر رهبران و کوتاه‌فکری آنان؛ این رهبران مسئله نبرد با یهودیان را تفریحی عادی تلقی کردند؛

- سنگ‌اندازی در راه جنگیدن ارتش‌های کشورهای عربی؛

- جنگ‌هایی که درگرفت ثابت کرد سرباز عرب به‌رغم نداشتن سلاح، ندیدن آموزش‌های لازم و نداشتن تجربه کافی سربازی شجاع است؛

- صهیونیست‌ها از پیروزی‌های نظامی خود اسطوره‌سازی می‌کردند و غرب نیز در مقابل

ناآگاهی حاکمان عرب، این اسطوره‌سازی را تأیید می‌نمود؛

- کشورهای عربی آتش‌بس موقت را پذیرفتند این در حالی بود که ارتش این کشورها

پیشروی‌های بزرگی را محقق کرده بود. این آتش‌بس به دشمن کمک کرد تا استحکامات و

تسلیحات خود را تقویت کند و کفه ترازوی مبارزه را به سود خود سنگین نماید. اما ارتش‌های

عربی فرماندهی واحدی نداشتند و مسئولیت‌هایی را که به آنها واگذار شده بود به انجام

نرساندند. نقشه‌های نظامی خود را بررسی نکردند و از فرصت این آتش‌بس برای بهبود بخشیدن به شرایط خود بهره نبردند این در حالی بود که غرب طی این فرصت، اسرائیل را به تجهیزات جنگی مسلح کرد و عرب‌ها را از داشتن چنین تجهیزاتی محروم نمود. با پایان آتش‌بس، ارتش اسرائیل که تا آن زمان استراتژی دفاعی در پیش گرفته بود با تکیه بر برتری کمی و کیفی خود به جبهه عرب حمله کرد و بر تکتک ارتش‌های عربی فائق آمد و توانست در تمامی جبهه‌ها پیروزی را از آن خود کند؛

- صهیونیست‌ها در عرصه‌های مختلف،

عملکرد سیاسی موفقی داشتند.

- مؤلفان در کتاب خود تأکید می‌کنند که دشمن با محاصره اقتصادی ما از پای در نمی‌آید چراکه بسیار قوی‌تر از آن است که در مقابل مشکلات داخلی به زانو درآید. جامعه طرف مقابل ما بیش از واگرایی و ناهماهنگی، از همبستگی و همگرایی برخوردار است. غیرممکن است که دست روی دست گذارد و منتظر بنشیند تا خود را برای رویارویی با آن آماده کنیم؛ طبیعت دشمنی ورزیدن و مبارزه کردن این چنین است.

عبدالناصر در جایی دیگری از یادداشت‌های خود بر مسئله اتحاد بین کشورهای عربی تأکید می‌کند که تا زمانی که در مقابل دشمنی مشترک ایستاده‌اند هر چقدر تلاش کنند که چهره متفاوتی از خود نشان دهند باز هم سرزمین واحدی هستند که آینده‌ای مشترک خواهند داشت

این نویسندگان خواستار لزوم آگاهی و هوشیاری و به‌کارگیری تمامی توانمندی‌ها در نبردهای آینده می‌شوند و تأکید دارند که شکست دادن صهیونیست‌ها تنها با حمله ارتش‌های عرب بر مواضع آنها و به قصد در هم کوبیدن دشمن داخل استحکامات خود، محقق می‌شود؛ یعنی درست آنچه در جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد.

◆ جمال عبدالناصر

جمال عبدالناصر در مورد قضیه فلسطین مواضعی نزدیک به بعث و ملی‌گرایان عرب داشت و با گذشت زمان به این جنبش نزدیک‌تر شد.

عبدالناصر در سال ۱۹۴۸ وارد عرصه جنگ با فلسطین شد. این افسر جوان مصری که بر نظام حاکم بر کشورش خرده‌گیری‌های بسیاری می‌کرد با شکست مصر در این نبرد از دولت مصر خشمگین‌تر شد.

برای وی به عنوان مدرس تاکتیک‌های نظامی دانشکده افسری مصر، بسیار آسان بود که دریابد جنگ در فلسطین به‌منزله دفاع از خویشتن است. تا زمانی که کشورهای منطقه تحت سیطره چنین حکومت‌هایی هستند آنچه امروز در فلسطین روی می‌دهد می‌تواند در این کشورها نیز رخ دهد.

در جنگ فلسطین و در این سرزمین است که عبدالناصر نخستین گام‌های خود را در راه ملی‌گرایی عربی و پان‌عربیسم بر می‌دارد و از آنچه در این زمان می‌آموزد به‌عنوان درسی شگفت‌انگیز یاد می‌کند. او متوجه می‌شود که ملت‌های عرب همگی با شور و حماسه وارد عرصه مبارزه فلسطین شدند و این‌چنین نتیجه می‌گیرد که این ملت‌ها در مقابل این موضوع، احساساتی مشترک داشتند. عبدالناصر تأکید می‌کند که تمامی ملت‌های عرب سرشکسته و ناامید از جنگ بازگشتند؛ چراکه تمامی عوامل شکست در کشورهای آنان ردپایی داشت؛ همگی آنان تحت سلطه حکومت‌هایی بودند که آنها را به شکست کشانیده بود و باعث سرشکستگی آنان شده بود.

عبدالناصر در جایی دیگر از یادداشت‌های خود بر مسئله اتحاد بین کشورهای عربی تأکید می‌کند که تا زمانی که در مقابل دشمنی مشترک ایستاده‌اند هر چقدر تلاش کنند که چهره متفاوتی از خود نشان دهند باز هم سرزمین واحدی هستند که آینده‌ای مشترک خواهند داشت.

این افسر جوان از خود می‌پرسد: «چرا تلاش‌های ما پراکنده و از هم گسیخته است؟» با گذشت یک‌سال از انقلاب ۲۳ جولای ۱۹۵۲ او به نبرد و ضرورت ادامه آن بیشتر ایمان می‌آورد. دیری نمی‌انجامد که شرایط جبهه عرب در فلسطین از جمله ارتش مصر نابسامان می‌گردد، تا جایی که عبدالناصر در روستایی به نام المنشیه به محاصره درمی‌آید. «تصویری که در مقابل دیدگانم نقش می‌بندد آن است که شرایط سیاسی پایتخت، همچون من است. این محاصره بیش از آنکه بر ما اثر بگذارد بر آن تأثیر نهاده است. ما در منطقه فلوچه محاصره شده‌ایم.»

این موضوع به ارتش مصر خلاصه نمی‌شود. «نیروهای برادران ما اسلحه، وطن و منافع مشترکی دارند. انگیزه مشترکی ما را بر آن داشته که به سرزمین‌های فلسطین بشتابیم این سرزمین در شرایط بخصوصی به سر می‌برد. تمامی حکومت‌های عربی همچون مهره‌های شطرنج شده‌اند. بدون هیچ اراده و قدرتی از خود، به دست بازیگردانان جابه‌جا می‌شوند.» اما ملت‌های عرب که در آخرین صف جنگ ایستاده‌اند قربانیان دسیسه‌ای از پیش تعیین شده‌اند؛ آنچه اتفاق می‌افتد از دید آنها پنهان است. «عبدالناصر استعمار را دشمن شماره یک می‌داند؛ حتی خود اسراییل نیز از آثار استعمار است. اگر فلسطین تحت‌الحمایه بریتانیا نبود، صهیونیسم نمی‌توانست برای خود در آن وطنی بیابد و ایده‌اش برای چنین کاری در حد خیال و وهم باقی می‌ماند و به واقعیت تبدیل نمی‌شد.»

وی بر حسب تجربیات خود درمی‌یابد که گردهای سخت در مقابل جهان عرب است به نام «شک و بی‌اعتمادی»؛ او می‌گوید: «همان دشمن مشترک بذر شک را در دل‌های ما کاشت تا از جنگیدن ما در کنار هم و در جبهه‌ای واحد جلوگیری کند.»

نُه سال بعد از صدور «فلسفه انقلاب» عبدالناصر تأکید می‌نماید: «اتحاد جهان عرب برای ما عاملی سرنوشت‌ساز و برای بن‌گوریون بزرگ‌ترین بلا بود.»

این افسر پرشور مصری پیش‌بینی می‌کند که: «مبارزه ما در جبهه‌ای واحد می‌تواند آنچه را که می‌خواهیم و درصددش هستیم به ما بازگرداند.» اما خود اوست که درمی‌یابد «بزرگ‌ترین

فاجعه آن است که ما از قدرت و توانایی خود بی‌خبریم» و حتی در فهم معنای «قدرت» با مشکل مواجه‌ایم. عبدالناصر می‌گوید: «قدرتمندی به آن معنا نیست که با صدای بلند فریاد بکشیم، بلکه به آن معناست که با استفاده از تمامی عوامل، اقدامات مثبتی انجام دهیم.» او به سه محور به عنوان منبع اصلی «قدرت عرب» اشاره می‌کند: «نخستین مورد آن است که ما مجموعه‌ای از ملت‌های همسایه هستیم که با یکدیگر پیوند مادی و معنوی داریم. ملت‌های ما ویژگی‌ها، صفات و تمدنی دارند که سه دین مقدس آسمانی در آن ظهور کرده که در صورت دستیابی به جهانی با صلح و ثبات، نمی‌توان این ادیان را نادیده گرفت.»

اما منبع دوم قدرت عرب موقعیت استراتژیک و مورد سوم نفت «قلب تپنده تمدن بشری است». در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۹۵۳ عبدالناصر در «باشگاه فلسطین» اسکندریه سخنرانی‌ای ایراد

کرد که در آن به دلیل اصلی پیدایش «مصیبت فلسطین» پرداخت. او بیان داشت که این رخداد شوم نتیجه اکتفا کردن ما به سخنرانی‌های کوبنده و پرشور و غافل شدن از اقدام کردن است.

عبدالناصر استعمار را دشمن شماره یک می‌داند؛ حتی خود اسرائیل نیز از آثار استعمار است. اگر فلسطین تحت‌الحمایه بریتانیا نبود، صهیونیسم نمی‌توانست برای خود در آن وطنی بیابد و ایده‌اش برای چنین کاری در حد خیال و وهم باقی می‌ماند و به واقعیت تبدیل نمی‌شد.

در ۲۸/۲/۱۹۵۵ گردان ۱۰۱ اسرائیل به رهبری آریل شارون دست به حمله نظامی علیه غزه زد. نتیجه این حملات، شهادت ۴۰ فلسطینی و مصری بود. صبح روز بعد، انتفاضه مردمی به مدت سه روز سراسر غزه را در بر گرفت و

تنها بعد از اینکه عبدالناصر از طریق فرماندار نظامی شهر سعد حمزه درخواست کرد مردم به جنبش خود پایان دهند، فروکش کرد.

این حمله و انتفاضه، عبدالناصر را مجبور به توقف کرد و بر آن داشت که بیشتر در مورد

شرایط رژیم صهیونیستی و خطری که از سوی آن جهان عرب را تهدید می‌کند و عمق رابطه بین این رژیم و امریکا، درنگ کند. این رهبر مصری به یاد می‌آورد که چگونه امریکا از مسلح کردن مصر سر باز زد و در عین حال اسلحه و تجهیزات نظامی به اسرائیل رسانید. از این‌رو عبدالناصر پی برد رابطه محکمی بین اسرائیل و امریکا وجود دارد و به همین دلیل خطر اسرائیل را جدی گرفت و از امریکا قطع امید کرد و راه «اردوگاه سوسیالیستی» شرق را در پی گرفت که این اردوگاه به درخواست رهبر مصر برای دستیابی به سلاح به سرعت پاسخ مثبت داد.

عبدالناصر یک ماه بعد از حمله اسرائیل یگان فداییان فلسطین را تشکیل داد و فرماندهی این یگان‌ها را به سرهنگ دوم مصطفی حافظ سپرد که او نیز از هموطنانش بود. این یگان‌ها در عمق سرزمین‌های اشغالی به اسرائیل حمله کردند. در پی این نبرد تعداد زیادی از نیروهای اسرائیلی کشته شدند و خسارت‌های جبران‌ناپذیری به ارتش این رژیم وارد آمد. تعداد کشته شدگان اسرائیلی این حمله با تعداد کشته‌شدگان اسرائیل در جنگ‌های ۱۹۴۸، ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ برابری می‌کرد و حتی از این تعداد نیز بیشتر بود.

حمله اسرائیل و انتفاضه مردمی زخم عمیقی در دل عبدالناصر ایجاد کرده بود. به همین علت است که او در سخنرانی خود در دانشکده افسری قاهره در تاریخ ۱۹۵۵/۳/۲، علت شکست نظامی اعراب در فلسطین (۱۹۴۸) را در قبول آتش‌بس از سوی طرف عربی می‌داند؛ چراکه اسرائیل از این فرصت برای تحکیم مواضع و افزایش توان نظامی خود استفاده کرد. پس از ۹ سال عبدالناصر اعلام می‌دارد: «انگلیس ما را مسلح می‌کرد اما به یکباره از ما روی گرداند و ما را از سلاح محروم کرد.»


او همچنان دلیل شکست سال ۱۹۴۸ را در قبول آتش‌بس می‌بیند؛ او در سخنرانی ۱۹۶۳/۷/۲۵ که در برابر اعضای مجلس قانون‌گذاری در نوار غزه ایراد می‌کند به بررسی دلایل این شکست می‌پردازد: «شاید این جبهه عربی بود که وارد طرح تقسیم شد. ارتش مصر در این نبرد به موازات ساحل حرکت می‌کرد تا نقشه تقسیم را اجرا کند.» او اضافه می‌کند: «اعراب

بیش از یهود در مصیبت سال ۱۹۴۸ نقش داشتند. این یهودیان امروز در مقابل جهان ایستاده اند و ادعا می‌کنند که جنگیده‌اند و زمام جنگ ۱۹۴۸ را به دست گرفته‌اند.»

عبدالناصر باز هم با وضوح بیشتری به این موضوع می‌پردازد و می‌گوید: «در سال ۱۹۴۸ ما موقعیت‌های بسیاری را از دست دادیم و برای حفظ آن تلاش نکردیم.» عبدالناصر به عمق موضوع می‌پردازد و می‌گوید: «نبرد سال ۱۹۴۸ نبردی از دست رفته است. این اسرائیل نبود که در این نبرد می‌جنگید، طرف اصلی این جنگ استعمار بود که با ما مبارزه می‌کرد. ما در این جنگ از خود اختیاری نداشتیم و آزاد نبودیم.»

او به مسئله اسلحه هم می‌پردازد و می‌گوید: «زمانی که وارد جبهه جنگ ۱۹۴۸ شدیم حتی یک تانک هم نداشتیم. اسرائیل هم مثل ما بود. اما پس از مدتی اسرائیل توانست از کشورهای غربی تانک و آتشبار بگیرد. این در حالی بود که تجهیزات ما رو به اتمام بود و نمی‌توانستیم آن را تجدید کنیم. در مقابل یهودیان هم ما را به سخره می‌گرفتند. یهودیان فقط اسرائیلی‌ها نیستند بلکه اسرائیلی‌ها و کسانی هستند که پشت اسرائیل ایستاده‌اند.»

او سپس مسئله توانایی رزمی را بررسی می‌کند و می‌گوید: «فرماندهی که توانایی ندارد و در مقابل مردم خود را توانمند جلوه می‌دهد و فرماندهی که امیدی به پیروزی ندارد و وانمود می‌کند که در چند قدمی پیروزی است، مرتکب خیانت شده است.»


**عبدالناصر تأکید می‌نماید: «اتحاد
جهان عرب برای ما عاملی
سرنوشت‌ساز و برای بن‌گوریون
بزرگ‌ترین بلا بود.»**

او می‌گوید: «اگر در سال ۱۹۴۷ در مورد جنگ ۱۹۴۸ برنامه‌ریزی می‌کردیم این اتفاق شوم رخ نمی‌داد. اما هیچ‌کس حساب هیچ‌چیز را نکرده بود. در مصر ۱۰ روز یا یک هفته قبل از جنگ تصمیم گرفته شد که وارد جبهه شویم. نه مهماتی داشتیم و نه خطوط امدادی؛ من خودم به غزه می‌رفتم تا برای سربازان زیتون و پنیر بخرم، چون پشت جبهه نیرویی برای این کار

وجود نداشت.»

همین مسائل عبدالناصر را بر آن می‌دارد که آرزو کند ای کاش هیچ‌گاه وارد عرصه نبرد سال ۱۹۴۸ نشده بود و ای کاش مصر سلاح و تجهیزات به مردم فلسطین داده بود تا آنها خود بجنگند.

۲۰ روز قبل از این سخنرانی، عبدالناصر در «کنگره ملی مردمی» درباره الجزایر سخنرانی کرد و به اختصار به شکست ۱۹۴۸ پرداخت: «ما شکست خوردیم چون آمادگی نبرد نداشتیم حتی بعضی تصور می‌کردند به تفریح و هواخوری آمده‌اند.»

در سخنرانی که او در یگان ششم ایراد کرد (۱۹۶۴/۲/۲۲) به مسئله‌ای اشاره کرد که نشانی است بر طرفداری بریتانیا از صهیونیست‌های فلسطین که این امر نقش مهمی در تقویت یهودیان و تضعیف فلسطینیان داشت: «نیروهای تحت‌الحمایه بریتانیا در ۱۴ می ۱۹۴۸ فلسطین را ترک کردند. در آن زمان یک‌سوم ساکنان، یهودیان مسلح بودند در حالی‌که دوسوم ساکنان، عرب‌هایی بودند با دستانی خالی از سلاح.»

◆ چپ‌گرایان عرب و مصیبت فلسطین

احزاب کمونیست عرب، با وجود موافقت با طرح تقسیم مایل نبودند وارد جنگ ۱۹۴۸ شوند و شکست جبهه عرب را قابل پیش‌بینی می‌دانستند.

حدتو - مخفف نام بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین سازمان مارکسیستی مصر در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی - بر آن بود که جنگ ۱۹۴۸ فلسطین، به بهانه‌ای در دست سازمان‌های بین‌المللی بدل می‌شود تا به استناد آن، استمرار حضور نیروهای بریتانیا در فلسطین را توجیه کنند و درهای فلسطین را به روی نیروهای امریکا بگشایند.

علاوه بر آن این جنگ زمینه را فراهم کرد تا آن دسته از اهداف استعمارگران که تا آن زمان محقق نشده بود، تحقق یابد.

پس از آن یکی از رهبران کمونیست لبنانی - بنابر طبیعت روابط این‌گونه حزب‌ها با فلسطین -

به موضوع فلسطین می‌پردازد و آن را توطئه‌ای استعماری- صهیونیستی علیه این سرزمین می‌داند. اما کوتاه‌فکری و دید محدود حزب کمونیست لبنان مانع از آن می‌شد که به ابعاد سیاسی، ملی و واقعی مسئله بپردازد. اهمیت این ابعاد به آن سبب بود که در طولانی‌مدت در تشدید توطئه علیه فلسطین و شکل‌گیری رژیم بیگانه در این سرزمین‌ها نقش بسزایی داشت. در آن زمان حزب کمونیست لبنان قضیه فلسطین را تلاشی استعماری برای مستعمره باقی ماندن این سرزمین می‌دانست تا از طریق آن، پایگاه‌های استعمار در کشورهای عربی تثبیت شود و نقشه‌های شوم آنها اجرا گردد.

همگامی برخی رهبران عرب با دولت‌های استعمارگر و آمادگی برای اجرای نقشه‌های آنها انعکاسی قوی در سیاست‌ها و فعالیت‌های ضداستعماری حزب داشت؛ چراکه حزب، استعمار را بزرگ‌ترین خطر برای خود می‌دانست. اما در عین حال بعد دیگر قضیه فلسطین، یعنی بعد ملی آن را هم از نظر دور نمی‌داشت.

این حزب در جولای ۱۹۴۸، بیانیه‌ای صادر کرد و در آن اعلام نمود که این جنگ توطئه‌ای بزرگ است که هدفش ممانعت از برپایی دولت مستقل فلسطینی در سرزمین‌های عربی است. با وجود آنکه حزب کمونیست لبنان در مورد جنگ ۱۹۴۸ فلسطین موضعی محافظه‌کارانه اتخاذ کرده بود، اما کمونیست‌های لبنان از مصیبت فلسطین در هراس بودند و در همان ابتدای رخداد مصیبت فلسطین به آن پرداختند و کتاب‌هایی هم در این مورد به رشته تحریر درآوردند. یکی از نویسندگان کمونیست در این باره می‌گوید: «ما بدون طرح و برنامه قبلی وارد عرصه جنگ فلسطین شدیم و هدف‌ها و مقاصدمان با یکدیگر مخالف و حتی در تضاد بود. درحالی‌که دشمن ما هدف واحدی را دنبال می‌کرد. تلاش‌ها و اقدامات ما به صورت هماهنگ نبود اما دشمن به صورت منظم عمل می‌کرد. ما توانایی‌های دشمن را دست‌کم گرفتیم و خود را به خوش‌بینی زدیم؛ دولت‌های عربی هم واقعیت‌ها را از چشم مردم پنهان می‌کردند تا مبادا ناتوانی‌شان برملا شود. در تهیه تدارکات، تجهیزات و امداد و کمک‌های پزشکی نیز کوتاهی کردیم.»

این نویسنده کمونیست لبنانی، ارتش عرب را مسئول این شکست نمی‌داند: «هیچ کس نمی‌تواند دفاع جانانه ارتش ما در ابتدای جنگ را انکار کند. در اوایل جنگ، ارتش ما ضربات سختی بر پیکر اسرائیل وارد کرد. لشکریان ما تا دروازه‌های پایتخت دشمن رسیده بودند و نزدیک بود تمامی نیروهای دشمن را در هم بشکنند. اما ورق برگشت، گویی بر سر فرماندهان جنگ، آب سرد ریختند، آتش‌بسی که اعلام شد به هیچ‌وجه به سود خواسته‌های ما نبود.»

این نویسنده معتقد است قبول آتش‌بس به منزله زدن مهر تأیید بر طرح تقسیم بود؛ علاوه بر این، آتش‌بس، شکست سیاسی عرب‌هایی بود که آن را پذیرفتند.

صهیونیست‌ها برای مدت ۱۰ روز از فشار ارتش حماسه‌ساز عرب راحت شدند و از این فرصت برای بهبود بخشیدن به شرایط و افزایش توان خود استفاده کردند. هم‌پیمانان آنها هم به آنها کمک کردند اما کشورهای عربی در همین زمان، وقت خود را صرف برگزاری کنفرانس، نشست و سخنرانی نمودند.

این نویسنده لبنانی به این نتیجه می‌رسد که سیاست کشورهای عربی تا زمانی که برگرفته از خواسته‌ها و اهداف مختلف و متضاد است، قدرتمند نخواهد بود. او می‌گوید: «سرمنشأ تمامی مشکلات و بدبختی‌هایی که جهان عرب با آن دست به گریبان است نادانی است... وطن‌پرستی، شور و حماسه و تعصب صرف نیست بلکه آگاهی داشتن و شناخت ارزش‌ها و توانایی‌های خویشتن است. دلیل دوم راه یافتن و سیطره احساسات مذهبی بر زندگی، عواطف، تفکر و نظام‌های حکومتی ماست. هیچ اقدام ملی، اجتماعی و یا فرهنگی نیست که ما انجام داده باشیم مگر آنکه دین در آن راه یافته باشد؛ به‌گونه‌ای که حتی از احساس دینی صرف خارج شده و به شکل تعصبی شدید نسبت به عقاید ماورایی درآمده و سبب سوم این رویداد تلخ عدم ثبات دولت‌های عربی، عدم پایبندی به قوانین، فقدان اعتماد بین ملت و دولت و عدم همکاری صادقانه بین دولت‌های عربی است که این امر به عدم همکاری بین دولت‌ها منجر می‌شود.»

این نویسنده مصیبت فلسطین را پایان بازی نمی‌داند؛ او این جنگ را نبردی می‌داند که تمامی

درهای امید را به روی ما بسته است.

وی معتقد است ما باید نیروهایمان را برای مبارزه‌ای سخت و طولانی آماده کنیم و از عمل کردن بدون برنامه و بی‌حساب خودداری نماییم؛ چراکه فاجعه فلسطین تنها خطری نیست که موجودیت اعراب را تهدید می‌کند.

نویسنده توجه‌ها را به این نکته جلب می‌کند که پیروزی به‌زودی محقق نمی‌شود. عواملی که

منجر به بروز این فاجعه شد سخت‌تر و سنگین‌تر از آن است که به راحتی از میان برداشته شود؛ این عوامل مدت‌هاست که روی یکدیگر انباشته شده و استعمار تمام سعی خود را صرف تحکیم آن کرده و نظام‌های اجتماعی پوسیده و نخ نما شده ما نیز دور آن تنیده شده است.

وی به طور خلاصه اشاره می‌کند که فنودالیسم، گرایش‌های دینی و نادانی، عواملی هستند که ما را به سوی عقب ماندگی سوق می‌دهند؛ سنت‌هایی که عوام می‌ترسند مبدا تقدس آنها از بین بروند؛ بایدهایی که به جوامع، نظام‌های سیاسی، اداری و اقتصادی ما تحمیل شده و طبقات آزمندی که بر اجتماع مسلط شده‌اند نیز از این جمله‌اند.

دولت‌های عربی به‌طور مداوم در همه شرایط نسبت به مسئله فلسطین موضع حمایتی خود را حفظ نکرده‌اند. حتی حمایت‌های آنان نیز چندان به نفع فلسطین و تحقق خواست فلسطینیان نبوده است. در بیشتر موارد این مسئله همچون ورق‌های در دست این حکومت‌ها بوده است و به جای آنکه به فلسطینیان به‌عنوان طرف اصلی بنگرند بیشتر از جنبه قومیت‌گرایی نیم‌نگاهی به آن داشته‌اند.

این اندیشمند کمونیست، راه خروج از این بن‌بست را در جنبش عربی بر مبنای دموکراسی و اتحاد عرب می‌داند؛ از این‌رو است که در نخستین گام، اندیشمندان عرب را به بیرون آمدن از

انزوا و وارد شدن به عرصه سیاست تشویق می‌کند.

او تأکید می‌نماید: «باید مبارزه اجتماعی بر مبارزات سیاسی حزبی پیشی بگیرد، چه فایده‌ای در حزب‌گرایی و وجود احزابی نهفته است که افراد در آن سرگرم جنگ و جدل درباره امور اجتماعی، نظام‌های اقتصادی و مفاهیم دینی و اعتقادی هستند؟»

این نویسنده نسبت به پدیده خدانگاری حکمرانان عرب هشدار می‌دهد و به شروط موفقیت احزاب سیاسی اشاره می‌کند که عبارت‌اند از ارزش قائل شدن برای شهروند عرب و تقلید نکردن از دیگران.

او بر آن است که جهان عرب نیازی مبرم به مکتبی اخلاقی، اجتماعی و تلاش دسته‌جمعی برای نهادینه کردن فعالیت‌های حزبی و آگاهی‌بخشی به افکار عمومی دارد.

او به موضوع اتحاد سیاسی اعراب می‌پردازد و معتقد است که این اتحاد باید اتحادی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باشد؛ دستیابی به چنین هدفی همچون خیال و رؤیا باقی مانده و آنان که چنین رؤیایی در سر می‌پرورانند باید بدانند که برای رسیدن به هر هدفی باید از راهش وارد شد.

او مجدداً به ساختار و ویژگی‌های حزب سیاسی مطلوب باز می‌گردد و می‌گوید: «حزب ایده‌آل، حزب برآمده از توده مردم با رویکردی سکولار و پیشروانه است که در مقابل ستم تسلیم نشود و در مقابل تروریسم از خود نرمش نشان ندهد تا بتواند در جهان عرب جامعه‌ای متحد ایجاد کند که از روحیه‌ای مبارز برخوردار باشد.»

کریم مروه متفکر کمونیست، در پنجاهمین سالگرد مصیبت فلسطین، عوامل مؤثر در بروز آن را در سه محور بررسی می‌کند:

۱. طرح ملی فلسطین از ابتدا با طرحی به نام طرح صهیونیسم روبه‌رو بود که بیشتر کشورهای جهان از عثمانی گرفته تا کشورهای استعمارگر حاضر در منطقه از آن پشتیبانی می‌کردند. این طرح تنها در یافتن وطن برای یهودیان خلاصه نمی‌شد؛ چراکه از زمان‌های دور، وطن یهودیان همان مکانی بود که در آن زندگی می‌کردند، همان‌جایی که به کسب‌وکار مشغول

و در آن شناخته شده بودند. طرح صهیونیسم از همان ابتدا طرحی استعماری بود و اهداف استعمار را دنبال می‌کرد. فلسطین نیز در این میان تنها یک بهانه بود.

۲. طرح ملی فلسطین بین مسئله‌ای فلسطینی-عربی در نوسان بود. خطای بزرگ نیروهای فلسطینی در آن بود که عده‌ای آن را تصمیم مستقل فلسطینی می‌دانند و عده‌ای دیگر آن را موضوعی متعلق به کل جهان عرب می‌شمارند. این سرگشتگی و شک که در طرح ملی فلسطینیان و قرار گرفتن آن بر سر دوراهی به‌وجود آمد، با وجود تمامی دستاوردهایی که در عرصه بین‌الملل و جهان عرب داشت، موجب تضعیف فلسطینیان شد.

۳. دولت‌های عربی به‌طور مداوم در همه شرایط نسبت به مسئله فلسطین موضع حمایتی خود را حفظ نکرده‌اند. حتی حمایت‌های آنان نیز چندان به نفع فلسطین و تحقق خواست فلسطینیان نبوده است. در بیشتر موارد این مسئله همچون ورقی در دست این حکومت‌ها بوده است و به جای آنکه به فلسطینیان به‌عنوان طرف اصلی بنگرند بیشتر از جنبه قومیت‌گرایی نیم‌نگاهی به آن داشته‌اند.

◆ سنت‌گرایان و مصیبت فلسطین

در زمان دبیرکلی عبدالرحمن عزام اتهامات زیادی به اتحادیه عرب وارد شد. او سال‌های سال سکوت پیشه کرد و بعد از مدت‌ها که لب به سخن گشود معتقد بود که اختلافات موجود میان رهبران عرب طی جنگ ۱۹۴۸ فلسطین نشانه‌ای بود بر جدایی و واگرایی که ملت‌های عرب در آن روزها از آن رنج می‌بردند. علاوه بر آن اکثر کشورهای عربی زیر یوغ اشغالگران اجنبی بودند. بسیاری از رهبران عرب نیز هم و غمی به جز تأمین رضایت اربابان استعمارگر خود نداشتند. پایتخت‌های کشورهای عربی هم گرد لندن، پاریس و واشنگتن می‌گشتند.

بدین ترتیب عزام، تمامی مسئولیت‌ها را متوجه حاکمان عرب می‌داند و اتحادیه عرب را این‌گونه تبرئه می‌نماید: «آنچه برای من مهم است این است که جهان عرب را گرد محوری واحد که اتحادیه عرب است متحد کنم؛ اتحادیه عرب که به دست خود من پایه‌گذاری شد و از زمان

تأسیس، دبیرکل آن بوده‌ام سعی کرده‌ام نظام دبیرخانه آن نظامی انقلابی باشد. نمی‌خواهم بگویم که اتحادیه عرب در مورد لیبی موفق شد و در قضیه فلسطین شکست خورد.»

سپس به موضوعی می‌پردازد که از دید او خطرناک‌ترین مسئله‌ای است که جهان عرب را تهدید می‌کند؛ یعنی آنکه برخی رهبران عرب چهره قهرمانی پوشالی از خود ساختند. حتی برخی از آنها از جلسات کمیسیون سیاسی اتحادیه عرب بیرون می‌آمدند و در مصاحبه با خبرنگاران جزییات گفت‌وگوهای محرمانه‌ای را که در آن شرکت کرده بودند فاش می‌کردند. او می‌گوید در برخی موارد طرح‌ها و برنامه‌های سیاسی علیه استعمار را که در مورد آن به اتفاق نظر رسیده بودیم برملا می‌کردند. این در حالی بود که دسیسه‌ها و توطئه‌های استعمارگران منافع ما را تهدید می‌کرد.

به نظر می‌رسد برای مدتی طولانی طی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ اختلافی قدیمی بین عزام و نخست وزیر عراق، نوری سعید، وجود داشت؛ به همین دلیل عزام با لحنی شدیدتر به او حمله می‌کرد. عزام بیان می‌دارد: «نوری سعید تصور می‌کرد می‌تواند اتحادیه عرب را به آلت دست استعمارگران و اجانب تبدیل کند، اما من توانستم در مقابل تمامی اقدامات او بایستم.»

عزام نقطه برخورد خود با سعید را این‌گونه توصیف می‌کند: «من می‌خواستم اتحادیه عرب از آن تمامی ملت‌های عرب باشد. اما نوری سعید بارها تلاش کرد مرا در تنگنا قرار دهد و مجبور به استعفا کند. این من بودم که به تلاش‌ها و اقدامات او اهمیت ندادم.»

او داستان برخورد خود با وی را این‌چنین شرح می‌دهد: «زمانی که در پی اعلام آتش‌بس اولیه در سال ۱۹۴۸ شرایط فلسطین رو به وخامت رفت، نوری سعید در دبیرخانه اتحادیه عرب سخنرانی ایراد کرد و در نشست کمیسیون سیاسی به شدت به من حمله کرد. من هم نتوانستم جلوی خودم را بگیرم و با عصبانیت پاسخ او را دادم و او را به توطئه علیه فلسطین و اجرای نقشه‌های انگلیس و صهیونیسم جهانی متهم کردم. نوری سعید از خودش دفاع کرد اما من فریاد زدم و گفتم نوری! ساکت باش! من اینجا هستم تا در برابر توده‌های مردم عرب، توطئه تو علیه ملت فلسطین را برملا کنم. نوری هم ساکت شد و دیگر چیزی نگفت.»

به نظر می‌رسد عزام در اینجا فقط از نوری سعید انتقاد می‌کند و از دیگر رهبران عرب سخنی به‌میان نمی‌آورد. اول به دلیل آنکه بر سر رهبری جهان عرب نزاعی طولانی بین عراق و مصر درگرفته بود. دوم آنکه نوری سعید درگذشت و نتوانست به عزام پاسخ دهد. سوم به آن دلیل که نظامی که سعید از چهره‌های قدرتمند آن محسوب می‌شد در ۱۹۵۸ از بین رفت، پس برای عزام سخت نبود که او را محکوم کند و مسئولیت شکست ۱۹۴۸ را متوجه او سازد. شاید آنچه عزام را این‌چنین با سعید دشمن کرده بود آن بود که او به رهبران انقلاب جولای ۱۹۵۲ مصر اصرار کرده بود عزام را از ریاست دبیرخانه اتحادیه عرب برکنار کنند؛ اما این مسائل، کوتاهی اتحادیه عرب را در مورد جنگ ۱۹۴۸ به ویژه تهیه اسلحه و تجهیزات نظامی برای رزمندگان فلسطینی که در مقابل چریک‌های مسلح صهیونیست (هاگانا، ایرگون، اشترن) مبارزه می‌کردند، توجیه نمی‌کند. این نبردهای چریکی از زمان

یکی از سیاستمداران مصری که از مقامات بلندپایه «حزب آزادگان طرفدار قانون اساسی» مصر بود و محبوبیت از دست‌رفته خود را در خارج از مصر جست‌وجو می‌کرد، این چنین به عوامل مصیبت فلسطین می‌پردازد:

- همداستانی برخی از کشورها و در رأس آنها امریکا و انگلیس برای غلبه بر فلسطین و گشودن راه یهود به سوی آن و اعطای کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آنها
- عدم آمادگی کشورهای عربی برای وارد شدن در عرصه جنگ
- تنظیم قراردادهای سودجویانه خرید و فروش اسلحه بوسیله عرب‌ها
- به‌دست گرفتن فرماندهی ارتش‌های عربی از سوی افسران غربی

صدور قطعنامه تقسیم از سوی سازمان ملل (۱۹۴۷/۱۱/۲۹) و با ورود ارتش‌های عربی به فلسطین (۱۹۴۸/۵/۱۵) آغاز شد.

یکی از سیاستمداران مصری که از مقامات بلندپایه «حزب آزادگان طرفدار قانون اساسی» مصر بود و محبوبیت از دست‌رفته خود را در خارج از مصر جست‌وجو می‌کرد، این‌چنین به عوامل مصیبت فلسطین می‌پردازد:

- همداستانی برخی از کشورها و در رأس آنها امریکا و انگلیس برای غلبه بر فلسطین و گشودن راه یهود به سوی آن و اعطای کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آنها؛

- عدم آمادگی کشورهای عربی برای وارد شدن در عرصه جنگ؛

- تنظیم قراردادهای سودجویانه خرید و فروش اسلحه به‌وسیله عرب‌ها؛

- به‌دست گرفتن فرماندهی ارتش‌های عربی از سوی افسران غربی.

این‌چنین بود که بریتانیا با عنوان تحت‌الحماگی، فلسطین را به بازی گرفت و رهبران عرب نیز جاهلانه یا عمدتاً برای تأمین منافع مالی خود به دنبال سیاست‌های استعمار رفتند.

این سیاستمدار مصری برای دوری گزیدن از خطر صهیونیسم پیشنهاداتی ارائه می‌دهد که اولین و مهم‌ترین آنها عبارت است از تحریم اقتصادی اسرائیل، چراکه این رژیم نمی‌تواند بدون در دست داشتن بازار کشورهای عقب‌مانده پیرامونش به حیات خود ادامه دهد؛

بند دوم: مسیحیان و مسلمانان باید خود را از آموزش‌های مخربی که صهیونیست‌ها درصدد گسترش آن هستند مصون نگه دارند؛

بند سوم: تلاش برای تحریم و مبارزه با فراماسونری در کشورهای عربی و کنفرانس‌های سازش؛

بند چهارم: سازش با اسرائیل گناهی نابخشودنی است و معنای آن انجام مبادلات تجاری و تعامل با این رژیم‌هاست که در این صورت این فرصت برای اسرائیل فراهم می‌شود که بازارهای ما را به تصرف خود درآورد، دارایی‌های ما را غارت کند و اراده ما را به سخره گیرد. هیچ قدرتی در جهان نمی‌تواند ما را مجبور به صلح و سازش کند؛

بند پنجم: عمران «سینا»:

بند ششم: تصویب قوانین علیه کسانی که ثابت کرده‌اند اقداماتشان به نفع صهیونیسم است؛ سیاستمدار مصری در بند هفتم خواستار تحریم تمامی بازرگانان یهودی و تمامی شرکت‌ها و نمایندگی‌هایی می‌شود که با اسرائیل همکاری می‌کنند؛ در بند هشتم خواهان آن است که زبان عربی زبان مشترک تمامی مسلمانان برای بازرگانی، صنعت و گفت‌وگو باشد؛ وی بند نهم را به ضرورت تقویت و تحکیم ارتش مصر اختصاص می‌دهد.

در بند دهم بر ضرورت همبستگی ملت‌های اسلامی با کشورهای عربی در مواجهه با اسرائیل تأکید می‌کند و در پایان، در بند یازدهم خواستار آن می‌شود که عرب‌ها از شرکت در طرح‌های دفاعی مشترک که فرصت را برای ورود اسرائیل به کشورهای منطقه فراهم می‌سازد بر حذر باشند.

◆ نزار قبانی و دلایل مصیبت فلسطین

شاید بتوان گفت نزار قبانی، شاعر بزرگ عرب به زیبایی به دلایل بروز مصیبت فلسطین پرداخته است. او در شاهکار خود «عشق و نفت» می‌گوید:

اگر در جنگ شکست خوردیم، عجبی نیست

چراکه ما با تمامی سخنوری‌های یک شرقی در آن پا نهادیم

با تمامی اشعار حماسی که حتی قادر به کشتن پشه‌ای نیست

ما وارد جنگ شدیم

با منطق طبل و رباب

شاعر در شعر «راز رنج ما» این چنین می‌گوید:

فریاد ما بلندتر از صدایمان

و شمشیرمان بلندتر از قامتمان است

وی در پرداختن به این موضوع به شکلی واضح‌تر این چنین می‌سراید:

خلاصه قضیه

در عبارتی نهفته است

ما جامه تمدن پوشیدیم

اما روحمان در جاهلیت باقی مانده است

این شاعر عرب از لعنت فرستادن بر تقدیر و سرنوشت ابراز تعجب می‌کند:

اگر شکست خوردید

به زمانه نفرین نفرستید!

خداوند پیروزی را از آن هر کس که بخواهد می‌کند

شما آهنگری ندارید

که برایتان شمشیر بسازد

قبنانی برای فقدان دموکراسی، سرکوب شهروندان و پایمال کردن حقوق و آزادی‌هایشان

مرثیه می‌سراید و آرزو می‌کند ای کاش این فرصت برایش فراهم می‌شد که به سلطان بگوید:

ای سرورم! سلطان!

سگ‌های شکاری‌ات جامه‌ام را از هم دریده‌اند

خبرچین‌هایت دمام در پی من‌اند

کنجکاو‌ی‌شان به دنبال من

گام‌هایشان به دنبال من

همسرم را به سؤال می‌گیرند

نام دوستانم را می‌نویسند

با کفش کتک می‌خورم

سربازانت مرا مجبور کردند که کفش‌هایم را بخورم

ای سرورم... ای سرورم! سلطان!

در جنگ دوبار شکست خوردی

از آن رو که نیمی از ملت ما زبان ندارند

از آن رو که تو از انسان‌ها بریده‌ای
 او این چنین نتیجه می‌گیرد که:
 یهودیان از مرزهای ما وارد سرزمینمان نشدند
 آنها
 همچون موریانه از چشمانمان بیرون آمدند
 او بر نفت عرب که تبدیل به اسلحه می‌شود افسوس می‌خورد:
 نفت زیر پای کنیزکان جاری است
 وی پس از آنکه بر اتحاد از دست‌رفته عرب می‌گرید، راه‌حل را در ظهور نسلی پرخروش
 می‌بیند:

نسلی می‌خواهیم که آفاق جهان را رستگار کند
 ریشه‌های تاریخ را پاک کند
 ریشه‌های اندیشه را پاک کند
 نسلی می‌خواهیم که با چهره‌ای متفاوت بیاید
 از گناهان کسی درنگزد... نبخشاید
 تسلیم نشود... دورویی را نشناسد
 نسلی می‌خواهیم طلایه‌دار، قدرتمند!